



درس فراج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مطلق و مقید
موضوع جزئی: حمل مطلق بر مقید - بررسی ملاک‌های چهارگانه در حمل مطلق بر مقید - مصادف با: ۱۸ جمادی الاولی ۱۴۴۴
نظر برگزیده
سال چهاردهم
تاریخ: ۲۲ آذر ۱۴۰۱
جلسه: ۴۴

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بررسی ملاک‌های چهارگانه

بحث در ملاک حمل مطلق بر مقید بود. انظار چهارگانه‌ای که در این رابطه ارائه شده را ذکر کردیم. نظر امام خمینی را نیز در این باره توضیح دادیم، چون آنچه ایشان در مناهج فرمودند کلی و مبهم و مجمل بود و نیازمند بسط و توضیح، بر همین اساس جلسه گذشته به توضیح این نظر و مبنا پرداختیم. اما در بین این آراء و انظار بالاخره باید دید حق در مسئله کدام است و ملاک حمل مطلق بر مقید چیست؟

از آنچه تا به حال گفتیم می‌توانیم استفاده کنیم و این مبانی و انظار را مورد ارزیابی قرار دهیم.

۱. بررسی ملاک محقق خراسانی

اگر خاطرتان باشد در بحث از اطلاق و چگونگی کشف اطلاق، به خصوص در مبحث مقدمات حکمت اشاره کردیم که اطلاق ربطی به ظهورات لفظی ندارد. در چند مقام ما این مطلب را تاکید کردیم؛ در بررسی کلام محقق حایری در بحث از کون المتکلم فی مقام البیان و نیز در فرق بین عموم و اطلاق، در چند مرحله این را ذکر کردیم که مسئله اطلاق از جنس ظهور لفظ نیست. اطلاق از راه مقدمات حکمت و به کمک عقل کشف می‌شود. یعنی عقل آدمی وقتی برخی از امور را کنار هم قرار می‌دهد از آنها نتیجه می‌گیرد که متکلم قیدی را اراده نکرده.

اگر ما این را قائل شدیم، همانطور که امام خمینی نیز همین را فرمودند و ما به تبع ایشان این را اختیار کردیم، طبیعتاً نمی‌توانیم مبنای محقق خراسانی را قبول کنیم، محقق خراسانی ملاک حمل مطلق بر مقید را ظهور لفظی می‌داند. ایشان می‌گویند مقید، اقوی ظهوراً است از مطلق، یعنی دلیل مطلق یک ظهوری در اطلاق دارد، دلیل مقید ظهور در مقید دارد، ولی ظهور دلیل مقید در دخالت قید در حکم قوی‌تر است از ظهور دلیل مطلق در اطلاق.

اینکه ما این مطلب را چگونه با بحث مقدمات حکمت می‌خواهیم جمع کنیم بحث دیگری است، اما وقتی می‌گوییم دلیل مطلق ظهور در اطلاق دارد و مبنای آن را مقدمات حکمت قرار می‌دهیم پس اساساً در ناحیه دلیل مطلق چیزی به نام ظهور لفظی نداریم. وقتی می‌گوییم یک دلیل اقوی ظهوراً از دلیل دیگر است معنایش این است که یک ظهور لفظی اینجا وجود دارد در دلیل مقید، یک ظهور لفظی در دلیل مطلق است که ظهور این لفظ قوی‌تر از ظهور آن لفظ است. پس لازمه پذیرش مبنای محقق خراسانی این است که مسئله اطلاق را ببریم در داخل در دایره ظهورات لفظیه و از آنجا که اطلاق خارج از این دایره است و بر پایه مقدمات حکمت استوار شده که کاری به الفاظ و ظهورات لفظیه ندارد، لذا مبنای محقق خراسانی قابل قبول نیست.

۲. بررسی ملاک محقق نایینی

مبنای محقق نایینی را نیز مورد مناقشه قرار دادیم. محقق نایینی ملاک حمل مطلق بر مقید را حکومت قرینه بر ذوالقرینه دانستند. ایشان گفتند از آنجا که قرینه مقدم بر ذوالقرینه است و مطلق و مقید نیز مثل قرینه و ذوالقرینه هستند، پس نتیجه گرفتند که مطلق باید حمل بر مقید شود.

اشکالاتی را ما به فرمایش محقق نایینی داشتیم؛ اینکه اصلا مطلق و مقید را به قرینه متصل قیاس کردند و بعد آن را به قرینه منفصل قیاس کردند، اینها مورد اشکال قرار گرفت و ما آن اشکالات را گفتیم و دیگر تکرار نمی‌کنیم. آنچه مهم است این است که اصلا تقدم قرینه بر ذوالقرینه به ملاکی که محقق نایینی گفتند محل اشکال است، ایشان گفتند قرینه بر ذوالقرینه مقدم می‌شود چون شک در ذوالقرینه مسبب از شک در قرینه است ولی ما این سببیت را انکار کردیم و گفتیم شک در قرینه و شک در ذوالقرینه متلازمین هستند، رابطه بین آنها سببیت و مسببیت نیست. این راجع به کبرای مسئله و بعد هم در اینکه مطلق و مقید از قبیل ذوالقرینه و قرینه باشند خدشه کردیم. پس ملاک محقق نایینی نیز کنار می‌رود.

۳. بررسی ملاک بعضی از بزرگان

ملاکی که بعضی از بزرگان بیان کردند این بود که اگر مقید بر مطلق حاکم می‌شود و مقدم می‌شود یا به تعبیر دیگر ما مطلق را حمل بر مقید می‌کنیم بدان جهت است که دلیل مقید نظارت دارد بر دلیل مطلق؛ منظور از نظارت چیست؟ یعنی عرف و عقلاء وقتی این دو دلیل را می‌بینند از مجموع اینها یک حکم استفاده می‌کنند و دلیل دوم را ناظر و مفسر و مبین دلیل اول می‌بینند. پس ملاک تقدیم نظارت احد الدلیلین الی الآخر است نه عنوان القرینیه. بر این ملاک دو اشکال وارد است:

اشکال اول

این مسئله از زاویه نظارت و تبیین و تفسیر احد الدلیلین بالنسبه الی الدلیل الآخر، چه بسا بتواند مورد مناقشه قرار بگیرد. در نظارت و تفسیر یک دلیل بر دلیل دیگر گفته شده که دلیلی ناظر دلیل دیگر محسوب می‌شود که با نبودن آن دلیل، وجود این دلیل دوم لغو باشد. مثلا شما در مورد «اذا شککت فابن علی الاکثر» و دلیل «لاشک لکثیر الشک» می‌گویید «لاشک لکثیر الشک» حاکم بر «اذا شککت فابن علی الاکثر» است، یعنی آن را تفسیر می‌کند، آن شکی که موضوع حکم به بناء بر اکثر قرار گرفته را توضیح می‌دهد که شک کثیر الشک منظور نیست. مثل سایر مواردی که یک دلیلی بر دلیل دیگر حاکم است. اینجا اگر «اذا شککت فابن علی الاکثر» نباشد «لاشک لکثیر الشک» معنا ندارد، اگر آن دلیل اول نباشد وجود این دومی لغو است، اگر مولا ابتدائا بگوید «لاشک لکثیر الشک» این چه فایده‌ای دارد؟ این وقتی معنا و مفهوم پیدا می‌کند که یک دلیلی وجود داشته باشد که این مفسر و مبین و ناظر آن محسوب شود. اینجا نظارت معنا دارد، حکومت و تفسیر معنا دارد، اصلا ملاک تقدیم دلیل حاکم بر محکوم همین است، زیرا متکفل بیان و تفسیر آن دلیل دیگر است.

حال ببینیم آیا مطلق و مقید اینچنین هستند؟ یعنی واقعا وقتی مولا می‌گوید «اعتق رقبه» و بعد می‌گوید «اعتق رقبه مومنه» یا «لا تعتق الرقبه الکافره» آیا، لولا دلیل اول، دلیل دوم لغو است؟ آیا بدون دلیل مطلق، دلیل مقید بی اثر و بی خاصیت است؟ آیا اگر دلیل اول نباشد، دلیل دوم بی معنا و نامفهوم است؟ این چنین نیست، «اعتق رقبه مومنه» با «لاشک لکثیر الشک» فرق دارد، اینجا

اگر دلیل مطلق هم نباشد «اعتق رقبه مومنه» معنا دارد، یعنی به نظر نمی‌آید که گفتنش لغو و بی‌اثر باشد. پس به این جهت می‌توانیم بگوییم نظارت و حکومت بر مبنای نظارت شاید در مسئله حمل مطلق بر مقید خالی از مناقشه نباشد.

اشکال دوم

به علاوه کسی که ادعا می‌کند دلیل مقید، مقدم بر دلیل مطلق است، زیرا نسبت به آن نظارت دارد، لفاصل آن یقول که دلیل مطلق نظارت دارد به دلیل مقید، یعنی عکسش را ادعا کند، مخصوصاً در جایی که دلیل مطلق بعد از دلیل مقید می‌آید. اگر بنا بر نظارت است، اگر بنا بر تفسیر است، چرا ما دلیل مطلق را ناظر و مفسر دلیل مقید قرار ندهیم؟ مثلاً (گفتم این بیشتر در جایی خودش را نشان می‌دهد که اول دلیل مقید بیاید و بعد دلیل مطلق) اول مولا می‌گوید «اعتق رقبه مومنه» بعد می‌گوید «اعتق رقبه» اینجا چه محذوری دارد که «اعتق رقبه» را ناظر و مفسر «اعتق رقبه مومنه» قرار دهیم؟ چرا نظارت از ناحیه مقید به مطلق باشد، می‌تواند نظارت از ناحیه مطلق به مقید باشد. اگر این امکان دارد پس می‌تواند مطلق مقید شود، یعنی حمل مطلق بر مقید دیگر صورت نگیرد، لذا این ملاک نیز به نظر می‌رسد محل اشکال است.

۴. بررسی ملاک امام خمینی و نظر برگزیده

شاید امام خمینی برای فرار از اینکه مسئله به ظهورات لفظی باز نگردد تعبیر اظهریت فعل متکلم را به کار بردند، اما صرف نظر از اینکه چه عنوانی برای این ملاک اختیار کنیم بالاخره ملاک حمل مطلق بر مقید را می‌توانیم این نکته قرار دهیم که عرف در مواجهه با این دو جمله و کلام، با ملاحظه یک اموری به این نتیجه می‌رسد که آنچه که مطلوب است مقید است، (اشاره کردم به آن امور دیروز در توضیح نظر امام خمینی) اگر این ملاحظات را در نظر بگیریم، دیگر خیلی ارتباطی با الفاظ پیدا نمی‌کند، اگر چه موافق عنوان اظهریت فعل متکلم هم نیستیم، اما عرض می‌کنیم که وقتی عرف این امور را کنار هم می‌گذارد به این نتیجه می‌رسد که به مقید باید اخذ کند:

۱. اینکه می‌بیند دو خطاب از ناحیه مولا وارد شده و عقلاً محال است که دو تا تکلیف اینجا از عبد خواسته باشد، یک تکلیف بیشتر نمی‌تواند مطلوب باشد، زیرا تعلق الارادتين به یک شیء محال است.

۲. از یک جهت می‌بیند در جایی که مقابل دلیل مطلق یک دلیل مقید وجود دارد جای اطلاق نیست، جای مقدمات حکمت نیست، (چه ما عدم ذکر القید را جزئی از مقدمات حکمت بدانیم یا ندانیم و جزء مقومات بحث بدانیم) خب می‌بیند قید آورده است، جای اطلاق هم نیست و این باعث می‌شود خود به خود دلیل مطلق کنار رود. پس گویا مخاطب مواجه با یک خطاب و یک دلیل شده و آن هم دلیل مقید است و لذا به همان دلیل اخذ می‌کند، به ظهور همان دلیل اخذ می‌کند. مجموع این امور را که مخاطب و مکلف ملاحظه می‌کند به این نتیجه می‌رسد.

پس این به یک معنا با مسئله نظارت احد الدلیلین نسبت به دیگری فرق می‌کند. با مسئله قرینیت کاملاً متفاوت است. با اظهریت لفظیه محقق خراسانی نیز متفاوت است. اگر ما مطلق را حمل بر مقید می‌کنیم به این جهت است.

پس با توضیحاتی که ما عرض کردیم نسبت به نظر امام خمینی به نظر می‌رسد حق در مسئله همین است، حال شاید در تقریرات و مناهج به این بیان مطرح نشده است، به نظر ما عقل با ملاحظه چند مقدمه و چند امر به این نتیجه می‌رسد که مطلق را حمل بر مقید

کند و البته خود تعبیر حمل مطلق بر مقید به یک معنا با مسامحه همراه است. زیرا در این شرایط دیگر اصلا مطلقى باقى نمى ماند، دو دليل نيست که که با يکى را بر ديگرى حمل کنيم، يک دليل بيشتريست که آن هم دليل مقيد است که به آن اخذ مى کنيم. اساس اين سخن از امام خمينى است اما با توضيحاتى که داديم مى تواند به عنوان نظر برگزيده به عنوان ملاک حمل مطلق بر مقيد باشد.

سوال:

استاد: خيلى مناشئ و مصالح مى تواند در پى آن باشد يک نکته را توجه کنيد، بحث بعدى که داريم مربوط به صور مختلفى است که اينجا قابل تصوير است، در بعضى از صور، حمل مطلق بر مقيد صورت مى گيرد، در بعضى از صور اينچنين نيست. آنچه که ما اينجا پيرامون حمل مطلق بر مقيد مى گوييم مربوط به جايى است که مسلم و قطعى است. هر جايى که اين کار صورت بگيرد با اين ملاک است، ولى اينطور نيست که هر جا ما دو دليل داشتيم يکى مطلق بود و يکى مقيد لزوما بايد اين کار صورت بگيرد، حال صور را بگوييم مشخص مى شود که در بعضى از موارد کار به اينجا نمى رسد. پس هر مطلق و مقيدى که با آن مواجه شديم لزوما منتهى به اين نمى شود که ما مطلق را کنار بگذاريم. حداقل چند مورد وجود دارد که خواهيدديد به ظاهر مطلق و مقيد است ولى در آنها حمل صورت نمى گيرد.

سوال:

استاد: عقلاء در چه مواردى به اطلاق اخذ مى کنند؟ در دو مورد: ۱. مقابلش دليل مقيد نباشد شک هم نداشته باشد. ۲. مقابلش دليل مقيد نباشد ولى شک داشته باشند هست يا خير؟

اينجا اصلا دليلى وجود ندارد در مقابل مطلق، ما صرفا احتمال مى دهيم که يک قيدي دخالت داشته باشد ... اصلا دليل مقيدى اينجا نيست، نسبت به آن امرى که احتمال دخالتش را مى دهيد اصلا دليل نداريم، شما مى گوييد شک داريم. يک وقت يک دليلى وجود دارد به عنوان دليل مقيد، اينجا بايد ببينيم اينها متوافقين هستند يا متخالفين، امر و نهى آنها تحريمى است يا تنزيهى که بعدا صور آنها مى آيد. فرض شما جايى است که ما يک دليل مطلق داريم

سوال:

استاد: سوال اين است اينکه شما در يک قيد ديگرى غير از ايمان شک داريد، دليلى داريد يا خير؟ نکته خوبى فرموديد از اين جهت که من اين توضيح را بگوييم. دليل مطلق که مطلقا کنار نمى رود، در مقابل اين قيد کنار مى رود، آن دليل در رابطه با ساير قيود سرچايش هست، آن وجوب عتق رقبه سرچايش هست، اين وقتى در مقابل رقبه مومنه قرار مى گيرد، مقابل آن بي خاصيت مى شود، اما در مقابل مسئله مرد بودن يا زن بودن سرچايش هست، آن دليل مطلق در مقابل «اعتق رقبه مومنه» مى شود کالحجر فى جنب الانسان، يعنى بي خاصيت، آن تحليل اينجا مى آيد، اما فرض کنيد در رابطه با يک قيد ديگرى شک مى کنيد، دليلى نداريد که اين قيد را بيان کرده باشد، آن دليل که کلا منسوخ نمى شود که بگوييم با آمدن اين، آن دليل مطلق کلا منسوخ مى شود... . بله بسته به اين است که در چه مواضعى با هم درگير بشوند، اين دليل الان درمقابلش «اعتق رقبه مومنه» صف آرايى کرده از اين جهت با هم درگير شدند. وقتى مى گوييم «اعتق رقبه مومنه» اين را کنار مى گذارد، آن را که به کل کنار نمى گذارد، آن دليل وجود دارد منتهى در يک

شرایطی آن اثر و کارآیی را از دست می‌دهد. پس در موارد دیگری که شک داریم به همان دلیل مطلق رجوع می‌کنیم و مشکلی نداریم.

سوال:

استاد: بهتر است این تعبیر را به کار ببریم که در شرایط مختلف و مواقع مختلف کارکرد این دلیل عوض می‌شود یک جا بی‌خاصیت است و جایی هم کلی خاصیت دارد.

سوال:

استاد: محقق خراسانی هر دو را ظهور لفظی می‌گیرد... اینجا که می‌گوید قید کنارش است، از نظر ایشان اینطور نیست که مثل عموم و اطلاق در مقابل هم باشند و بگویند ظهور عموم وضعی است و ظهور آن اطلاق است و ظهور وضعی مقدم بر ظهور اطلاق است... ایشان می‌گویند اقوی ظهورا است، اقوی ظهورا از این جهت، نه اینکه آن ظهورش وضعی است و آن اطلاق،... ما این را یک ظهور لفظی نمی‌دانیم ما می‌گوییم این بر مبنای مقدمات حکمت است... یعنی عقل این را کشف می‌کند و مستند به وضع نیست،... نه ایشان این اظهریت را در هر دو به حسب لفظ می‌گیرد. اگر محقق خراسانی می‌گوید این ظهور اطلاق دارد و آن ظهور وضعی و آن قوی‌تر است از این است،...

سوال:

استاد: درست است؛ ممکن است این توجیه را بکنیم. انشاء الله در جلسه بعد در مورد آن بحث می‌کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»